

درس سیصد و هشتاد و نهم

بیان اقسام وجود

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تعریف وجود فی نفسه و فی غیره و بیان فرق آنها

وجود فی نفسه عبارت از همان وجودی است که تحقق خارجی دارد و تحقق استقلالی است و می تواند موضوع یا محمول برای قضیه ما واقع بشود چه وجود آن، وجود جوهر باشد یا وجود عرض، در هر دو صورت وجود اینها وجود فی نفسه است در قبال وجود فی غیره که عبارت از وجود رابط و وجود نسبت بین قضایا در کان ناقصه و در هلیت مرکبه است و وجود ادات و حروف که وجودشان فی غیره است. معنای فی غیره بودن این است که صرف نظر از قضیه، اینها وجود خارجی ندارند؛ یعنی اگر ما قضیه ای نداشته باشیم و یک سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ نداشته باشیم، این «مِنْ» و ابتدائیت آن و یا انتهایت «إِلَى» در اینجا مفهومی ندارد. آنچه که در خارج تحقق پیدا می کند عبارت از بصره و آن ضمیر متکلم سِرْتُ است که فاعل در سیر است و همین طور ضمیر متکلم سِرْتُ و آن مقصد که عبارت از کوفه است.

بنابراین شیئی که در خارج تحقق خارجی دارد عبارت از فاعل سیر و بصره است. ابتدائیت چیزی نیست که وجود خارجی و وجودی که يُشَارُ إِلَيْهِ است [داشته باشد]. به زید اشاره می شود و به بصره هم اشاره می شود ولی به ابتدای بصره به عنوان ابتدائیت اشاره نمی شود. حتی در وجود خارجی هم ابتدائیت پیدا نمی کنید. اگر شما بگویید که بصره در اینجا هست و از این منزل به بعد خروج از بصره تلقی می شود و ابتدائیت سیر در اینجا هست، حتی این معنا هم وجود خارجی ندارد. به خاطر اینکه آنچه که در خارج هست منزل یا حدیقه یا شارع است. اما اینکه در قبال شارع و حدیقه و منزل، شما چیز دیگری را به عنوان ابتدای بصره داشته باشید یک هم چنین چیزی وجود خارجی ندارد. این در عالم اعتبارات و عالم ذهن است؛ یعنی ذهن می آید و غیر از آن منزل که در آخرین نقطه این شهر قرار دارد یک اعتباری را می دهد و ابتدائیت را بر آن منزل اطلاق می کند، نه آن منزلی که در جنب اوست و یا منزل، کوچه، زقاق و شارعی که در قبل از آن قرار دارد، این کار ذهن است. پس معلوم می شود که وجود ادات و وجود فی غیره [استقلال ندارد]. این را که خدمتان عرض می کنم برای این است که متوجه باشید تا تعریفی را که مرحوم آخوند و آن دفع اشکالی که بر وجود رابط وارد

شده و اشکالی که می‌کنند تا چه حد برای ما قابل قبول و قابل پذیرش است.

در وجود ادات آنچه که در مقام خارج تحقق دارد عبارت از وجود **فی غیره** است. شکی نیست که یک نسبتی بین زید و بصره محقق است که عبارت از ابتدائیت است. وقتی که زید می‌گوید که **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ**؛ این سیر من از بصره واقع شد، این خود بصره، شهر بصره و جدران و ابنیه و شوارع بصره در نظر نمی‌آید گرچه در اینجا به عنوان وجود استقلالی مطرح شده اما نظر متکلم در قضیه نظر مرآتی است، نه نظر استقلالی. وقتی که شما به بصره نگاه می‌کنید و می‌گویید که **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ** نظر شما بر بصره استقلالی نیست و به بصره کاری ندارید و ابتدای بصره مورد نظر شماست حالا این بصره از هر چه می‌خواهد باشد؛ از مقوا یا از آجر ساخته شده باشد متکلم به آن کاری ندارد یا این بصره دارای هزارتا ابنیه باشد یا دارای صدتا ابنیه باشد به آن کاری ندارد فقط منظور ابتدای سیر است. این ابتدای سیر که از بصره انجام گرفته است آیا در خارج وجودی دارد یا ندارد؟! بصره وجود خارجی دارد، فاعل وجود خارجی دارد، سیر هم وجود خارجی دارد بالأخره سیر عبارت از حرکت در کم است. این حرکت در کم از اعراضی است که بر فاعل و بر جوهر عارض می‌شود و وجود آن هم عرض است و وجود خارجی دارد اما این **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ** از ابتدای بصره حرکت کردم، این از ابتدا کجاست و این چه وجودی دارد؟ این وجود **فی غیره** هست یعنی قائم به غیر است؛ خودش فی حدّه وجود ندارد یعنی وجودش قائم به بصره است؛ از بصره، که وجودش قائم به بصره و به فاعل سیر است وقتی شما این دو طرف را در کنار هم قرار می‌دهید امر ثالثی از این دو طرف متولد می‌شود که اسم آن را ادات و حروف می‌گذارند.

پس وجود حروف وجود **فی نفسیه** نیست بلکه وجود **فی غیره** است؛ یعنی معنای **فی غیره** این است که اعتبار عقلی است و عقل می‌آید و برای این وجود می‌تراشد و خلق می‌کند و وجودی را که عقل تراشید و خلق کرد وجود خارجی نیست وجودی است که در ذهن تراشیده شده و خلق شده است. وجود زید وجود خارجی است و وجود بصره وجود خارجی است، وجود تراشیده شده نیست اما عقل می‌آید و در عالم اعتبار وجودی را خلق می‌کند که اسم آن را ابتدائیت سیر می‌گذارند. ابتدائیت سیر از بصره، وجود مخلوق نفس و ذهن است و این وجود اعتباری می‌شود. چطور اینکه بارها درباره ریاست و درباره جماعت مثال زدیم، در اینجا مقصود از جماعت همین است؛ یک وجودی داریم که عبارت از وجود افراد است، تک تک افرادی که الآن در اینجا نشسته‌اند و دارند به مطالب ما توجه می‌کنند اینها عبارت از وجود حقیقی و **فی نفسیه** اشخاص خارجی است. یک وجود دیگری به نام جماعت داریم، می‌گوییم که این جماعت اسفار می‌خوانند، این جماعت چیست؟ آیا مقصود از جماعت زید است؟! خب نه! آن جماعت زید نیست. آیا منظور از جماعت عمرو است؟ منظور این نیست. منظور از این جماعت هیئت اجتماعیة مختلقة [از تک تک افراد است]. از این نظر مختلق

می‌گوییم که این هیئت اعتباری است. اختلاق یعنی ابتداء، ابداء، تکوین و تکوّن خارجی، مختلق یعنی این هیئت، هیئت ساختگی است. مختلق یعنی ساخته شد، ساختگی. آن چیزی که هست عبارت از وجود تک تک افراد است.

اما هیئت اجتماعی یک هیئت ساختگی است به‌خاطر اینکه بعضی‌ها می‌آیند و در اینجا جمع می‌شوند و یک اجتماع می‌شوند. اینها پراکنده می‌شوند اجتماعشان از بین می‌رود و حتی اگر پراکنده هم نشوند باز برحسب احتمال می‌گوییم که اگر یکی در این شهر باشد و یکی هم در شهر دیگر باشد و یکی هم در شهر دیگر باشد ولی اینها یک ماده اجتماع دارند مثلاً یک حزبی است که افراد مختلفی دارد؛ چند فرد آن در طهران هستند، چند فرد آن در اصفهان هستند، چند نفر آن در مشهد هستند و چند فرد آن در تبریز هستند، به این می‌گوییم: اجتماع حزب فلان. درحالی‌که هنوز اجتماع نکرده‌اند و افراد در بلاد مختلف متفرق هستند ولی عقل می‌آید و به لحاظ آن ماده جامعه بین همه اینها یک عنوانی را بر این افراد بار می‌کند که آن عنوان حزب است. حزب یعنی گروه. درحالی‌که با همدیگر جمع نشده‌اند و چند نفر در تبریز هستند و چند نفر در مشهد هستند! بین تبریز و مشهد فرسنگ‌ها فاصله است ولی ما همه اینها را یکی می‌نامیم و می‌گوییم: حزب. خوشحال هم می‌شویم و می‌گوییم: حزب ما قوی شده و حزب ما زیاد شده است. درحالی‌که افراد هم اگر زیاد شده‌اند در شهرها پراکنده هستند و در یک جا جمع نشده‌اند.

اینکه ما خوشحال می‌شویم و به این مسئله ترتیب‌اثر می‌دهیم و [می‌گوییم که] الحمدلله حزب ما زیاد شده و داریم بر حزب حریف می‌چربیم و داریم روی دست چپ می‌زنیم، چپ است و دارد روی دست راست می‌زند و آن روی دست شمال می‌زند و آن یکی روی جنوب، تمام این به‌خاطر عالم اعتبار و عالم تفکر است. در عالم تفکر و تخیل خیال می‌کند که قوی است یا خیال می‌کند که ضعیف است. نشسته و با خودش فکر می‌کند که حزب ما الآن چهارهزارتا عضو دارد آن یکی نشسته و می‌گوید که ۳۸۰۰ تا دارد و ۲۰۰ تا کمتر داریم! باباجان تو اصلاً از آن چهارهزارتا خبر نداری که اینها کجا هستند و خانه و بلدشان کجاست! ببینید این عالم، عالم اعتبار می‌شود. این حزب فی حدّ نفسه وجود **فی نفسه** ندارد و وجود او **فی غیره** است؛ یعنی وجود او در ضمن افراد خارجی است. به لحاظ اشتراک در عقیده واحد و مسلک واحد [به آن حزب می‌گویند].

این وجود حزب عبارت از یک امری است که ذهن آن را خلق می‌کند و آن را از حیث اجتماع بر افرادی اطلاق می‌کند، نه بر یک فرد واحد؛ می‌گویند که عضوی از حزب است نمی‌گویند که حزب. می‌گویند که فردی است از حزب نه اینکه خودش حزب است یعنی حزب عبارت از این مجموعه است. پس این وجود اعتباری و وجود واقعی می‌شود. آنچه که ما در خارج می‌بینیم عبارت از افراد است که وجودشان وجود **فی نفسه** است. اما اجتماع؛ می‌گوییم که اجتماع ما در امشب در این مجلس است یا اجتماع ما فردا در فلان جا

است.

این اجتماعی که ما الآن به عنوان یک کلمه مطرح می‌کنیم و بعد او را مبتدا قرار می‌دهیم و از او خبر می‌دهیم، این اجتماع چه نوع وجودی است که بتوانیم به آن اشاره کنیم؟ چه وجودی است که بتوانیم روی آن انگشت بگذاریم؟ چه وجودی است که بتوانیم آن را ادراک کنیم؟ مابایزاء آن چیست؟ می‌گوییم که نه! اجتماع عبارت از یک وجود اعتباری است. ذهن در عالم اعتبار می‌آید و به این اعتبار می‌دهد و بعد هم اعتبار خودش را می‌گیرد اجتماع در امروز و امشب هست بعد آن اجتماع از بین می‌رود اینها دیگر باهم کاری ندارند اینها دیگر باهم قهر می‌کنند و باهم سلام و علیک هم نمی‌کنند! این می‌گوید که تو مرتد شدی و این می‌گوید که تو کافر شدی! وقتی که از هم پراکنده شدند می‌گوییم که دیگر اجتماع وجود ندارد! حالا آن اشخاص سر جایشان هستند و هر کسی هم در منزل خودش و با اهل و عیال خودش الآن در ارتباط است، چه مسئله‌ای اتفاق افتاد که این اجتماع منتفی شد؟ اعتبار معتبر! تا دیروز معتبر آن افراد را مجتمعاً می‌دید ولو اینکه متفرق و در بلاد [خودشان] بودند، امروز این افراد را مشتت می‌بیند گرچه در یک شهر و در یک منطقه و یا در یک منزل باشند، این اعتبار معتبر می‌شود.

تعریف وجود رابط

حالا این اعتبار، وجود فی نفسه دارد؟ وجود خارجی دارد؟ نه! دیگر نمی‌شود این اعتبار وجود خارجی داشته باشد، این را وجود رابط می‌گویند. وجود رابط عبارت از آن وجودی است که وجود او فی غیره هست یعنی وجودش در غیر است و خودش وجود استقلالی و خارجی ندارد. درقبال وجود فی غیره وجود فی نفسه هست. وجود فی نفسه یعنی آن وجودی که مستقل است چه جوهر باشد و چه در عرض باشد و چه خارج از جوهر و عرض و خارج از مقولات باشد.

تقسیم وجود فی نفسه به دو قسم

وجود فی نفسه به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی وجود فی نفسه لنفسیه؛ مثل وجود باری و یکی وجود فی نفسه لِغیره؛ مثل وجود اعراض. وجود فی نفسه لنفسیه عبارت از وجود جوهر است متتها وجود فی نفسه لِغیره، وجود اعراض می‌شود. خود وجود فی نفسه لنفسیه هم به دو قسم تقسیم می‌شود: وجود فی نفسه لنفسیه بِنفسیه این وجود باری می‌شود که وجودش بِنفسیه است و وجود فی نفسه لِغیره بِغیره که این وجود جوهر می‌شود. خب به این جنبه کاری نداریم آنچه که در اینجا مورد نظر هست وجود رابط و رابطی است. وجود رابطی عبارت از آن وجود «فی نفسه» ای که «لِغیره» است یعنی وجود اعراض در هلیات مرکبه

و یا کَانَ ناقصه که این عرض را شما در این قضیه بر یک موضوع حمل می کنید. موضوع، خودش و وجودش وجود **فی نفسه** است و شما از آن خبر می دهید که زید است و جوهر. **قائِمٌ** وجود عرض و وجود **فی نفسه** **لِغیره** است چون قیام بدون زید قابل تصور نیست. در عین حال که زید قائم است و قیامی وجود دارد، در عین حال این قیام برای زید است و ما قیام تنها که نداریم! قیام برای زید است. در عین اینکه بیاض است این بیاض متعلق به فرش است. در عین اینکه خضرویتی وجود دارد این خضرویت مربوط به اوراق اشجار است. این وجود عرض وجود **فی نفسه** است خب ما داریم می بینیم! این قرمز است خب داریم می بینیم دیگر و این سیاه و این سبز را هم مشاهده می کنیم! این قرمزی و سیاهی و سبزی قائم **بِنفسه** نیستند بلکه قائم **بِغیره** هستند، وجود **فی نفسه** و استقلال دارند شما این مطلب را مشاهده می کنید در قبال وجود جوهر و موضوعش، مستقلاً ملاحظه می کنید. موضوع این است و عارض بر این بیاض است.

تفاوت وجود رابط و وجود رابطی

پس بین این دو مسئله؛ بین وجود رابط و بین وجود رابطی تفاوت است. در وجود رابطی وجود خارجی ملاحظه است منتها وجود خارجی ای که قائم به غیر است در وجود رابط اصلاً وجودی در خارج نیست، وجودی که برای ادوات و برای رابط است عبارت از وجود **فی غیره** است یعنی وجودش در ضمن غیر است؛ وقتی که غیر وجود پیدا کرد این هم وجود پیدا می کند وقتی که غیر وجود پیدا کرد این هم می تواند بگوید که من هستم. اگر **سیرتٌ** و **بصره** نبود این نمی توانست بگوید که من هستم، چون **بصره** هست و چون **سیرتٌ** هست او می تواند بگوید که من هستم. اگر **بصره** بود ولی **سیرتٌ** نبود باز او نبود. اگر **سیرتٌ** بود ولی **بصره** نبود باز او نبود. منظور از «**بصره** نبود» یعنی او و هر چه جای او بنشیند؛ یعنی طرف اضافه نداشت. باز او نبود. پس این وجودش را از دو طرف اخذ کرده است؛ یکی از **بصره** و یکی هم از **سیرتٌ**. اضافه بین **سیرتٌ** و **بصره** است که این وجود را به وجود می آورد. یکی از اقسام وجود رابط عبارت از آن نسبت بین موضوع و محمول در هلیات مرکبه یا کَانَ ناقصه است. **هل کان زیدٌ قائماً؟ کان زیدٌ قائماً** یادمان رفت! پیر شدیم آقا! **کَانَ** و **إِنَّ** نصب می دهد یک وقت شعرهایش را می خواندیم:

إِنَّ وَاَنَّ، کَانَ، لَکِنَّ، لَعَلَّ * ناصب اسم اند است و رافع در خبر زِدْ ما و لا**

بله، این کَانَ الآن در اینجا موجب ربط بین این نسبت است؛ بین زید و بین قائماً آن ربط را این کَانَ برقرار می کند. **هل زیدٌ قائمٌ أو لا؟ هل می آید و بین زید و قائم ارتباط برقرار می کند؛ یعنی می آید و می گوید**

^۱. جامع المقدمات، ج ۱، ص ۲۹۸.

حقیقت عالم هستی عبارت از وجود فی نفسه لِنَفْسِهِ بنَفْسِهِ

جوابی که باید نسبت به این مسئله داد این است که این گونه افراد از این نکته غافل هستند که منظور اینها که می گویند: اینها وجود رابط هستند یعنی اینها صرف نسب هستند و اضافات هستند. در باب اعتبارات بالأخره آن شخصی که این حرف را می زند می داند که این شیرین است و آن ترش است! بین شیرینی و ترشی فرق می گذارد! دیوانه که نیست به جای شیرینی ترشی بخورد! می فهمد! ولی صحبت او این است که می گوید: برگشت این اصل و حقیقت وجود، به وجود متشخص واحد است! آنچه را که ما به صورت استقلال می بینیم و ادراک می کنیم مستقل است و دوتا می بینیم و سه تا و چهار تا و پنج تا مشاهده می کنیم، همه اینها را ما می بینیم؛ ما اینها را چند چیز می بینیم اما در واقع حقیقت همه اینها یک حقیقت واحده است یا به عبارتی یک ماده واحده است - ماده خب غلط است و لکن ما از باب تقریب مثال می گوییم - یک حقیقت واحده است که ظهور پیدا کرده است.

پس هم ظهور از اوست هم باطن از اوست و هم ماده از اوست و هم صورت از اوست. نه اینکه صورتی است که جدا آمده که عارض بر ماده شود و شما به صورت، وجود رابطی بگویید و به آن اصل ماده، وجود فی نَفْسِهِ و وجود بِغیرِهِ بگویید. اگرچه همه اینها وجود لِنَفْسِهِ در اینجا دارند. چه به وجود حقیقتش بگویید: وجود لِنَفْسِهِ به آن هم بگویید: وجود فی نَفْسِهِ و بِغیرِهِ، نه! اینها این را می خواهند بگویند که حقیقت عالم هستی عبارت از وجود فی نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ است. این حقیقت عالم هستی است!

این مطلب خیلی سخت می آید اما این وجود فی نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ ظهور دارد وقتی که ظهور پیدا کرد ما در اینجا انتزاع وجود فی نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ می کنیم، ما انتزاع وجود فی نَفْسِهِ بِغیرِهِ می کنیم که وجود اعراض باشد. وجود فی نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ را ما از این درمی آوریم که وجود جوهر است. وجود فی نَفْسِهِ بِغیرِهِ را ما از این درمی آوریم که وجود عرض است. عرض را که وجود فی نَفْسِهِ و بِغیرِهِ است را بر وجود فی نَفْسِهِ و لِنَفْسِهِ عارض می کنیم. درحالی که وجود فی نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ و وجود فی نَفْسِهِ و بِغیرِهِ تمام اینها مندرک در وجود فی نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ هستند وقتی که مندرک شدند این صور وجود رابط می شوند و صرف نسب و صرف اضافات است، این را اضافه اشراقیه می گویند.

پس منظور از وجود رابطی که این اهل ذوق - به عبارت مرحوم حاجی که در آنجا نسبت به اینها این کلام را می آورد - می گویند و من دیدم مقررین و مدرسین منظومه در تقریرات خودشان بر این مسئله اعتراض کردند، مطلب اینها صحیح است و قابل اشکال نیست. این وجود وجود رابط است؛ یعنی وجود رابط به وجودی می گویند که این وجود فی بِغیرِهِ باشد نه اینکه وجود فی نَفْسِهِ باشد.

اشکالی که در این مسئله وارد می شود این است که ایراد شده است که مرحوم آخوند می خواهد از این

اشکال پاسخ بدهد، می گوید که شما در قضیه **زید قائم** می گوید که **زید** یک وجود **فی نفسه** دارد **قائم** هم یک وجود **فی نفسه** دارد آیا نسبت بین قائم و زید هست یا نیست؟! خب می گوئیم که هست! اگر نبود که نمی گفتیم: **زید قائم** می گفتیم که **زید لیس بقائم**. پس نسبت بین زید و قائم هست، حالا این «هست»، چیست؟ **زید**، خب هست! بفرما! این هیکل اوست که ۱۸۰ کیلو هم وزن اوست. قائم هم داریم می بینیم خب ایستاده است! یکی از همین افغانی ها بود یک وقتی ما لمعه می خواندیم ایشان در معنای آیه ﴿وَقَفُّهُمْ ۖ إِنَّهُمْ مَسَّ ۖ وَلَوْلَا﴾^۱ می گفت: اینها را ایستاده کنید باید از آنها سؤال شود! البته خودش اول آن یک «اوهوی» هم اضافه می کرد و می گفت که این جزء معناست!! اوهوی ایستاده کنید!!

حالا این هم ایستاده کرده یعنی قیافه ای دارد و این وجودش وجود زید است. خب این وجود، وجود **فی نفسه و لنفسه** است، قیام این بزرگوار در اینجا هم وجود **فی نفسه و لغيره** می شود این عرضی است که بر او عارض شده است. حالا ما می گوئیم که زید قائم است، [اما] اینکه می گوئیم که زید قائم، [در اینجا] متکلم منتظر بقیه و متمیم عبارت است. [بله] یک وقتی به عربی می گوئیم که **زید قائم** خب آن یک جمله عربی است اما فارسی اگر بگوئیم: زید قائم هست، این «هست» که برای **زید قائم** می آوریم این «هست» در عالم وجود چه محلی از اعراب دارد؟ زید که خب وجود **فی نفسه و لنفسه** است، قائم هم وجود **فی نفسه** است، این «هست» در اینجا چیست؟

اینجاست که محل اشکال است! گفتند: شما که می گوید: این هست وجود دارد، لازمه این وجود داشتن این است که این وجود، وجود خارجی داشته باشد درحالی که ما زید داریم و داریم می بینیم، قائم هم داریم و داریم می بینیم پس این «هست» در کجای مسئله هست؟ پس اینکه می گوید: «هست» لازمه اش عبارت از یک وجود و یک مایه‌آء است. در وجود رابط یک مایه‌آء خارجی باید داشته باشد درحالی که شما وجود رابط را **فی غیره** می دانید، نه وجود **فی نفسه**. اینکه می گوید: هست، آیا در اینجا حکم به ثبوت می کنید یا حکم به عدم؟ قطعاً حکم به ثبوت می کنید! حکم به ثبوت هم باید در خارج یک چیزی داشته باشد. از آن طرف ما می دانیم که این «هست» یک نسبت است نه اینکه ذات و عرض است و نسبت باید بین طرفین باشد.

پس این هستی که الآن در اینجا هست و حکم به وجود این هست کردید، خود آن هست یک نسبتی بین طرفین است. نقل کلام می کنیم در آن نسبتی که در اینجا ما حکم به حقیقت او کردیم. چون بحث این است که آن هستی که در اینجا بین **زید و قائم** هست، یک امر خارجی که قابل اشاره شود نیست و آنچه که قابل اشاره است زید است، آنچه که قابل اشاره است اعراض است؛ عرضی که عارض بر زید شد. درعین حال هستی هم

^۱ . سوره صافات (۳۷) آیه ۲۴. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶:

«ایشان را در موقف قیامت نگه دارید که باید مؤاخذه و مورد سؤال واقع شوند.»

در اینجا داریم و این احساس را می‌کنیم. این قیام حمل بر زید شد؛ یعنی امری در خارج انجام گرفته است. خب چرا به جای اینکه بگوییم: هست، نمی‌گوییم که زید قائم نیست؟! پس یعنی یک امری در خارج انجام گرفت و آن امری که در خارج انجام گرفت و موجب شد شما قیام را بر زید حمل کنید، آن معنای وجود رابط است. یعنی یک نسبتی که آن نسبت تحقق دارد، حالا از یک طرف اشکال این نسبت باید تحقق داشته باشد، از آن طرف می‌بینیم که وجود اینها وجود رابط است و تحقق **فی نفسه** ندارد و تحققش باید در ضمن زید و قائم باشد؛ نصف آن در زید هست و نصف آن هم در قائم هست، می‌گوییم: **زید قائم**. پس این هست متولد از دو چیز است در حالی که شما وجود را بر این اطلاق می‌کنید و در این تسلسل پیش می‌آید.

جوابی که مرحوم آخوند می‌خواهند بدهند که روی این جواب باید بیشتر فکر کرد این است که ایشان می‌فرمایند که اطلاق وجود بر وجود رابط مثل اطلاق وجود بر وجود **فی نفسه** و وجود رابطی نیست بلکه از باب اشتراک لفظی است؛ یعنی مفهوم وجود در اینجا بر این نسبت حمل می‌شود، نه حقیقت وجود خارجی! حقیقت وجود خارجی همان زید است و همان قیام. زید عبارت از وجود جوهر و موضوع است و قیام عبارت از وجود رابطی و عرض و محمول است. این حقیقت زید و حقیقت قیام عبارت از مصادیق خارجی وجود است. اما اینکه ما در اینجا می‌گوییم: **زید قائم** و به این نسبت حکم به وجود می‌کنیم، این از باب اشتراک لفظی است؛ یعنی ما فقط مفهوم وجود را در اینجا حمل می‌کنیم و خود حقیقت وجود در اینجا نمی‌آید.

این ابتدای این مسئله است و اینکه من اول این را مطرح کردم به جهت این است که خب رفقا نسبت به این قضیه بروند و آن مقداری که مربوط چیز است مطالعه کنند و به این مسئله هم فکر کنند تا اینکه ما به کلام مرحوم آخوند بپردازیم که کلام ایشان به چه نحوی باید توجیه شود. مسئله یک‌فدري مشکل است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد